بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 21 فروردین 1396.

عرض کنم خدمت شما ما بحثی که در جلسه قبل طرح می کردیم به نظرم به آن شکل اصلا نباید بحث را دنبال کنیم. اشکال این بود که اگر بلغه هم مراد بلوغ به طریق معتبر باشد، همه روایات بحث ما مشتمل بر تعبیر بلغه نیست. بعضی ها سمع شیئا من الثواب هست. ما به یک راهی می خواستیم بگوییم که اگر کلمه سمع هم بگوییم یعنی اینکه محرّک سماع نیست و مسموع است. خود این خیلی ادعای روشنی نیست که حتما مطلب چنین باشد. این است که بحثی که در جلسه قبل مطرح می کردیم قمض عین کنیم همان جوابی که قبلا عرض کردیم که خود همین روایت هشام بن سالم هم اختلاف نقل دارد. بعضی از نقل هایش من سمع شیئا دارد و بعضی از نقل هایش من بلغه عن الله شیء من الثواب دارد. یک روایتی که سمع داشته باشد و هیچ ما پیدا نکردیم. به خصوص با توجه به این نکته که همین روایت که از پیغمبر هم که نقل شده است روایت جابر بن عبد الله روایت انس بن مالک، روایت ابن عمر و روایت هایی که در خاصه دو تا روایت محمد بن مروان، محمد بن مروان ابی جعفر همه اینها من بلغه دارد. فقط یک من سمع در همین روایت هشام بن سالم هست بنابر یکی از نقل هایش. آن هم نمی شود

سؤال:

پاسخ: نقل به معنا شده است این نقل به معنایی که هست نمی شود اثبات کرد که این صحیحه است. آن نقل اصیل من بلغه هست باید دید که من بلغه معنایش چیست. ما نمی توانیم به خصوص حالا مجرد اینکه آن راویان این تعبیر را تغییر داده اند و به من سمع تعبیر کرده اند کاشف بر این نیست که عبارت به معنای من سمع هست. یعنی من سمع شیئا من الثواب علی شیءٍ می گوییم اطلاق دارد یعنی حالا آن شیئی را که شنیده به طریق خبر معتبر است خبری ضعیف است امثال اینها. حالا به خصوص یک نکته ای اینجا هست آن این است که حتی این سمع هم ذیلش کلمه بلغه دارد. من سمع شیئا من الثواب علی شیئا فصنع کان له و ان لم یکن علی ما بلغه. کأنه کلمه بلغه که ما می گفتیم که یکی از استعمالاتش این است که بلغه بطریق معتبر، و به این معنا هم گاهی اوقات به کار می رود باعث می شود که حتی این روایت هم با اجمال مواجه شود. بنابر این به نظر من سخت است اثبات این. من نمی خواهم بگویم که ظهور دارد در این معنایی که مرحوم مامقانی در مقباس الهدایه گفته است. ولی اثبات ظهورش در معنایی که مشهور فهمیده اند به نظرم مشکل است.

سؤال:

پاسخ: خب آن ممکن است ناظر به این باشد همین که به پیغمبر احترام می گذارد، این باعث می شود که ولو پیغمبر هم نفرموده باشد آن احترام پیغمبر در صورت اینکه پیغمبر هم نفهمیده باشد آن هم چیز هست. در بعضی از نقل های عامه تعبیرش این است ایمانا به. یعنی ایمانا بالله. من بلغه عن الله شیءٌ فیه فضیله فأخذ به ایمانا به و رجاء ثوابه یعنی ایمانا بالله و رجاء ثوابه کأنه اینها چون شئون مؤمن بودن شخص است با تقوا بودن است این اعتقاد اصیلی دارد که اعتقادی که در ضمن این عملش مجسّم شده است این اعتقاد را خدا احترام می گذارد حتی در جایی که آن خبری که برایش رسیده است با واقع اصابت نکند آ« را هم شارع حالا این خبر خبری صحیح بوده است یا ثقیم بوده است آن از این جهت دیگر استفاده نمی شود. ایمانا به و اینها می خواهد بگوید که نکته ای که باعث شده است که خدا ثواب بدهد، به خاطر این نیست که با واقع اصابت کرده است. به واقع هم اصابت نکرده است این ثواب را می دهد. ممکن است این مراد خبر معتبر باشد. آن یک جهت دیگر است. علی أی تقدیر هر جور این روایت را معنا کنیم روایت می خواهد که در فرضی که خبر به واقع اصابت نکرده است ثواب را متفرّع کند. اگر طریق معتبر هم می گوییم قطعی که نیست. طریق معتبری هست که به واقع ممکن است اصابت نکرده باشد و این روایت می خواهد بگوید ولو اصابت به واقع نکرده است چون شما در جستجوی قول پیغمبر بودید ولو در جستجوی قول پیغمبر به خاطر اعتمادی که به خبر صحیح کردید همین مقداری کافی است برای اینکه شارع مقدس این رجاء شما را

سؤآل:

پاسخ: عیب ندارد یعنی شارع به این مطلب شما احترام می گذارد ولی احترام در کجا می گذارد؟

سؤآل:

پاسخ: صبر کنید در مورد آنها هم یک صحبت هایی داریم. این است که به نظر من مشکل است من نمی خواهم عرض کردم نمی خواهم استظهار این معنا را بکنم ولی واقعش به نظرم استظهار معنای عامی که آقایان کرده اند این استظهار آسان نیست. خب بگذریم. حالا از این مرحله بگذریم در مورد این روایت مرحوم شهید صدر می فرماید که احتمالات ثبوتی در این روایت چهار تا است. البته در این چهار تا را که می گویم در مباحث الاصول هست. در تقریرات آقای هاشمی احتمال پنجم که همین احتمالی که مراد خبر صحیح باشد آن را هم اضافه کرده است. در تقریرات آقای حائری اصلا این که مراد خبر صحیح باشد را اصلا مطرح نکرده است. چهار احتمال را مطرح می کند احتمال اول اینکه این روایت ارشاد به حکم عقل به حسن انقیاد باشد. احتمال دوم اینکه این روایت استحباب مولوی بر عنوان خبر بالغ می خواهد بار کند. در واقع عنوان خبر بالغ یک عنوان ثانوی است که این عنوان ثانوی حکم واقعی اش اصلا استحباب است. احتمال سوم اینکه این در مقام حجّیّت خبر باشد بنابر این یک حکم ظاهری ای باشد. احتمال چهارم این است که مجرّد یک وعده ای باشد که شارع اینجا داده است به خاطر مصلحتی که در نفس وحده هست و امثال اینها. بعد وارد بحث این احتمالات می شود. من قبل از اینکه به آن سبک مرحوم شهید صدر بحث را دنبال کنیم به جای ان بحث می خواهم یکی دو تا نکته را ابتدائا متعرض آن شوم آن این است که در احتمال اولی که بحث حسن انقیاد هست این احتمال اصلا مبتنی بر این است که ما برای انقیاد ثواب قائل باشیم و ثواب را استحقاقی بدانیم ولی اگر گفتیم که ثواب تفضلی است که همین هم صحیح است این احتمال اصلا مطرح نیست به هر حال این شارع هست که با جعل ثواب با تفضّل به ثواب این ثواب را ایجاد می کند.

سؤآل:

پاسخ: نه نه اصلا استحقاق نداریم که بحث ظاهر و غیر ظاهر نداریم. نه حالا صبر کنید عرض می کنم

آن یک نکته. نکته دوم اینکه اگر هم انقیاد ثواب داشته باشد آن ثواب موعود نیست. ثواب بالغ نیست. انقیاد ثواب دارد ولی فرض کنید زیارت عاشورا گفته است که ثواب هزار عمره دارد. لازم نیست که این هزار عمره را ثوابش را بدهند. اصل ثواب هست. علی أی تقدیر اینکه می گوید خود آن ثوابی که در خبر وارد شده است خود آن ثواب داده می شود این ثوابش دیگر استحقاقی است. اگر اصل ثواب دار بودن عمل انقیادی را هم استحقاقی بدانیم این ثواب خاص حتما تفضلی هست و امثال اینها. بنابر این اینکه بگوییم صرفا انقیاد صرف هست و هیچ چیز دیگری در آن نیست آن قطعا درست نیست. این یک نکته و نکته دومی که در این بحث هست این است که یک بحثی اینجا مطرح شده است که آیا از جعل ثواب ما می توانیم استحباب در بیاوریم یا خیر و امثال اینها. البته این استحباب جامع بین احتمال دوم و احتمال سوم را ما می خواهیم بگوییم. آیا یعنی اخبار به ثواب کردن و این می شود یا نمی شود. یک موقعی بحث سر این است که آیا ملازمه واقعی بین ثواب و استحباب هست و اینها یک بحث هایی که آقای صدر در آن زاویه بحث کرده اند. یک بحث دیگر این است که من اصلا در آن وادی نمی خواهم بحث کنم. آن این است که ظاهر روایاتی که می خواهد بگوید فلان چیز ثواب دارد در مقام بعث و تحریک است. می خواهد با اخبار به ثواب، محرّکیّت ایجاد کند و ما استحباب یا حالا چه استحباب به عنوان حکم ظاهری چه استحباب به عنوان حکم واقعی هر چه می خواهد باشد چیزی نیست جز همین محرکیتی که شارع ایجاد می کند. حالا این محرّکیّت حکم ظاهری می شود یا واقعی آن را بحثش را می کنیم. به طور طبیعی در چیزهای عادی هم فرض کنید پدر به بچه می گوید که اگر درس خود را بخوانی جایزه به تو می دهم. این برای این است که طرف را به درس خواندن تحریک کند. بنابر این درس خواندن چیزی است که مرغوب الیه شارع است. استحباب یعنی چیزی که به وسیله آمر به آن طرف تحریک انسان می شود. نیازی نیست خیلی از آن بحث هایی که اینجا مطرح می شود، نیازی به آن بحث ها ندارد. بله ممکن است من عرض می کنم ما بگوییم اینجا مانعی وجود دارد که باعث می شود که بگوییم اصلا در مقام ترغیب نیست و الا به طور طبیعی ادله ای که برای استحباب آورده شده است در مقام ترغیب به عمل هست. و این بیانی هست که در قوم مطرح کرده اند من صرّح... فله کذا می گویند که از ان استحباب تصریح ....50/14

استفاده می شود به خطار اینکه ظهور عرفی این جور عبارات این است که در مقام ترغیب و تشویق و ایجاد محرّک و داعی این جملات گفته می شود. چیزی که شارع نسبت به او داعی ایجاد می کند لیس الا المستحب. حالا خصوصیاتش را بعد بحث می کنم. یعنی غرض من این است که اینجا آقای صدر خیلی راه حل های مختلف را دنبال کرده است برای اینکه بگوید استحباب استفاده می شود یا خیر. اصلا نمی خواهم وارد آن بحث های پر پیچ و خمی که مرحوم آقای صدر اینجا دنبال کرده اند بشوم. و به نظرم نیازی به آن بحث ها اصلا نیست. آنها دور کردن مسیر بحث است. خب در بحث ما عرض کردم که در اینکه شارع مقدّس اینجا وعده ثوابی داده است که این وعده ثواب اگر این روایت نبود، این ثواب تحقق نداشت. با این روایات یک ثواب جدیدی دارد ایجاد می کند. و به طور طبیعی اخبار از ثواب به داعی تشویق و تحریک عبد هست برای انجام آن عملی که این ثواب بر آن مترتب می شود. خب ولی اینجا یک مطلب و یک نکته ای وجود دارد و ممکن است که این نکته باعث شود که این روایت اصلا نمی تواند در مقام محرّکیّت باشد و این روایت با روایات دیگری که با اخبار از ثواب دار بودن عمل ایجاد داعی می کند فرق دارد. آن این است که ببینید ما در روایت محمد بن مروان عن ابی عبد الله علیه السلام این جوری می خوانیم

قَالَ: مَنْ بَلَغَهُ عَنِ النَّبِيِّ ص شَيْ‌ءٌ مِنَ «4» الثَّوَابِ- فَفَعَلَ ذَلِكَ طَلَبَ قَوْلِ النَّبِيِّ ص كَانَ لَهُ ذَلِكَ الثَّوَابُ- وَ إِنْ كَانَ النَّبِيُّ ص لَمْ يَقُلْهُ

ثواب را بر چه مترتب کرده است؟ بر انجام آن عمل به طلب قول نبی. یعنی علّت تامه انجام عمل طلب قول نبی است. در جایی که یک عملی ذکر شده است و داعی آن عمل هم ذکر شده است بعد یک ثوابی برای آن مترتب شده است این ثواب نمی تواند داعویت داشته باشد. فرض این است که داعی عمل ذکر شده است. ببینید من این جوری می خواهم بگویم که یک روایتی ما داریم که می گوید

من اجتنب عن الخمر صیانه لنفسه

خدا به آن ثواب می دهد. کسی که به خاطر اینکه خودش را حفظ کند از خمر اجتناب کند خدا به او ثواب می دهد. آیا این روایت می تواند ناظر این باشد که این ثواب خودش محرّک برای انجام عمل باشد این ثواب که نمی تواند محرک باشد. چون این ثواب مالی کسی است که به جهت صیانت از نفس از خمر خودداری می کند. یعنی داعی اش صیانت از نفس است. بنابر این جعل ثواب بر ایجاد داعی نیست. داعی اش ذکر شده است در موضوع جعل ثواب داعی انجام عمل هم مذکور است. اینجا دیگر معنا ندارد که این در واقع در مقام بیان شدّت انزجار شارع مقدّس نسبت به خمر است. بخواهد بگوید این خمر خیلی بد است. در واقع این ثواب را برای این می گذارم نه به جهت اینکه این ثواب محرک باشد برای این ثواب خاصی که می گذارم باعث می شود که در غیر از این صورت هم شخص تحریک شود. یعنی ببینید خود این ثوابی که جعل کرده ام من به داعی انجام این ثواب نمی توانم کاری را انجام دهم. چون فرض این است که این ثواب برای کسی است که صیانت عن نفسه انجام می دهد ولی کسی که به خاطر به دست آوردن خود این ثوابی که در این روایت هست صیانه عن نفسه هست. خلف فرض ما هست. و

سؤآل:

پاسخ: نمی شود گوش کنید چون یاد آن قصه ای انداختم که دایی بر دایی و آن داستانی که اخوی نقل می کرد گفتید از علما بودند فرمودید از علما بودند قصه اش را برای شما تعریف کرده ام شاید آقای اصغری نشنیده باشد. می گفت اوایل انقلاب بود یکی از علمای تهران مرحوم شده بودند از دوستان آقای بیگدلی بودند. آقای بیگدلی به حسین آقا اخوی ما گفته بودند که شما بروید طلبه های مدرسه حقانی ببینید که اینها نماز لیله الدفن می خوانند یا خیر و دو تومن هم خلاصه حق الزحمه تعیین کرده بودند. دو تومن بیست تومن چقدر خلاصه پول خوبی بود تعیین شده بود. اخوی ما می گفت که رفتم در یکی از حجره ها را زدم و گفتم که یکی از علمای تهران مرحوم شده است و خواسته اند که نماز لیله الدفن ایشان خوانده شود و امثال اینها و آن طلبه گفت که آقا می خواهم بروم بخوابم نماز صبحم قضا نشود و امثال اینها. گفت گفتم که یک بیست تومنی هم حق الزحمه تعیین شده است. گفت فرمودید از علما بودند؟ وقتی داعی نسبت به عملی محرّکیّت دارد که آن عمل نسبت به وجود و عدم علی السویه باشد. نماز یک چیزی هست که ممکن است محقق شود و ممکن است محقق نشود. داعی می آید این عملی که ممکن الوجود است و ممکن است که تحقق داشته باشد و ممکن است که تحقق نداشته باشد آن را محقق می کند. ولی عملی که به وسیله داعی محقّق شده است به عمل موجود که دیگر داعی تعلّق نمی گیرد. فرض ما این است که این روایت می گوید که کسی که یک داعی دارد این داعی این عمل را ایجاد کرده است با فرض تحقق معلول علّت مجدد معنا ندارد. چون فرض این است که می گوید که کسی که این خمر را به علت صیانت عن النفس اجتناب کرد بنابر این فرض کرده است که اجتناب عن النفس در خارج تحقق دارد داعی اش هم وجود دارد. این داعی اش خب دیگر این معنا ندارد که این داعی، هر چه هم باشد کلی هم باشد آن فرد خاصی که این چیز را انجام می دهد،

سؤآل:

پاسخ: نه اصلا این نمی تواند در مقام فایده جعل این نیست که خود این محرکیت ایجاد کند. فایده این بیان بغض شدید شارع نسبت به خمر است. بغض شدید شارع نسبت به خمر باعث می شود که در موارد دیگر هم محرکیّت ایجاد شود. من می گویم که انقدر من از خمر بدم می آید که حتی کسی که به خاطر من هم خمر را ترک نمی کند به خاطر خودش ترک می کند به او پول می دهم. بنابر این آن کسی که این خمر را ترک می کند این ثواب خاص

سؤآل

پاسخ: تأثیری در اینجا ندارد در جای دیگر تأثیر دارد. ببینید کسی که بشنود که شارع نسبت به خمر انقدر ببینید ما اگر می گوید آقا خدا انقدر مهربان است که کسانی هم که با خدا دشمن هم هستند خدا روزی شان می دهد. این برای چه هست؟ نه برای این است که آن روزی ای که برای دشمنان هست نصیب من شود. به خاطر اینکه این سبب می شود که من محبّت خدا را درک کنم و مشابه آن تحریکی که شخص به وسیله ای کریمی که از خزانه غیب ..... داری. دوستان را کجا کنیم اهرم تو که با دشمنان نظر داری. این جمله به خاطر این است که شخصی که ما می دانیم که خداوندی که انقدر کریم و لطیف و مهربان است و لطف آن شامل غیر مسلمانان هست این می گوید که به طریق اولا به مسلمانان هم حتما لطف می کند دیگر. خود این ثوابی که برای کافر ها می دهند، این ثواب محرّک نیست. ما بالملازمه می فهمیم که خدایی که به کافر ثواب می دهد حتما به ما بیشتر ثواب می دهد. یعنی مشابه آن ثوابی که برای کافر داده می شود حتما برای غیر این هم وجود دارد بنابر این آن محرکیت دارد. این ثواب خاصی که برای کسی که صیانت عن النفس خمر را ترک می کند این ثواب خاص محرک نیست. ما می گوییم که خدایی که شخصی که به خاطر صیانت از نفس خمر را ترک کند اگر کسی به خاطر خدا ترک کند که قطعا خیلی ثواب بیشتر می دهد. یک چیز دیگری اینجا محرکیّت پیدا می کند برای تحریک در یک دایره دیگری این جور جملات گفته می شود.

سؤآل:

پاسخ: در واقع این همین است دیگر. بله ما می گوییم کسی که به خدا ایمان هم ندارد خدا روزی اش را می دهد. این برای این نیست که کافر ها را تحریک کند یا مسلمانان را تحریک کند که برویم کافر شویم این که نیست. این می خواهد بگوید که این خدا انقدر لطفش عمیم است که در یک دایره دیگری هم لطف دارد بالملازمه لطف در دایره دیگرش را اثبات کند. این هم همین است خدایی که حتی کسی که به واقع اصابت نکرده است همین که قصد ببینید یک نکته ای وجگود دارد شارع مقدس گفته است که نیت المؤمن خیر من عمله. روایاتی که در مورد نیت المؤمن خیر من عمله گفته است برای چه هست؟ گفته است انما یجاز علی النیات. انما یصاب علی النیات. کسی که نیت خیر داشته باشد ثواب داده می شود.و آیا نتیجه اش این می شود که ما برویم نیت مجرد از عمل کنیم. این که نمی شود. اصلا بعضی چیزها هست که ولو وعده ثواب هست معقول نیست که ما بگوییم که چون شارع بر نیت مجرّد از عمل ثواب می دهد ما برویم نیت مجرد از عمل کنیم. نیت مجرد از عمل از انسان متمشی نمی شود که هنگامی که انسان، طبیعتا موقع عمل این روایاتی که می گوید انما یجاز علی النیات به خاطر همین است که لطف خداوند را نشان دهد باعث شود شما بروید عمل عن نیتٍ را انجام دهید. یعنی تصمیم می گوید عمل مجرد هم ثواب دارد. نیت مجرّد هم چون ثواب دارد پس بنابر این این باعث می شود که محرک برای انجام عمل شود نه برای انجام نیت مجرده بحث سر این است که این روایت در واقع محرکیت دارد ولی محرکیت نسبت به این موضوع ندارد. می گوید که وقتی شارع مقدس گفته است که برای طلب قول النبی کاری انجام می دهد و این کار ثواب می دهد، خب این باعث می شود که انسان محبّت خدا در دلش جایگزین شود بگوییم این خدایی که انقدر مهربان و لطف دارد ینبقی عن یعبد. کأنه آدم مناسب هست که این را عبادت کند تحریک مستقیم اینها نیست. اینها تحریک های با واسطه پیدا می کنیم. خب بحث این است که خب این روایتی که علی ذلک طلب قول النبی خود این نمی تواند یک استحباب بیافریند چون این معقول نیست اصلا برای تحریک باشد. بله این اصل بحث. دو نکته اینجا ممکن است در پاسخ این تقریبی که ما ذکر کردیم ذکر شود که این روایات در مقام ترغیب نیست. یکی اینکه بحث طلب قول النبی فقط در روایت محمد بن مروان هست یا التماس ذلک الثواب. در روایت هشام بن سالم که روایت عمدتا روایت معتبری که هیچ شک و شبهه ای ندارد، طلب قول النبی و این حرفها در موردش وجود ندارد. این یک نکته و نکته دوم اینکه ممکن است کسی بگوید که طلب قول النبی علت تامه است. اگر جزء العله هم باشد این صدق می کند. ممکن است طلب قول النبی جزء علت باشد و جزء علت دیگرش همین ثوابی باشد که در این روایت بر آن بار شده است. یک توضیحی من اینجا عرض کنم این روایت ثواب را می خواهد بر عمل ذکر کند می گوید حتی در فرضی که به واقع اصابت هم نکند شارع ثواب می دهد. این ثوابی که این روایت متعرض آن هست ثواب تکمیلی است. اگر آن خبر به واقع صابت کند، ثوابی که شارع می دهد به خاطر این خبر نیست. آن ثواب از قبل وجود داشته است. این در فرض عدم اصابه می خواهد ثواب مکمل ثواب است. بنابر این کسی که یک خبر به او وارد می شود این خبر می گوید که یا این با واقع اصابت می کند یا نمی کند. ماگر به واقع اصابت کند همان ثوابی که بر واقع هست و ادلّه اولیه اقتضا می کند که آن ثواب داشته باشد خود همین روایت هم دال بر این بود که ثواب دارد آن ثواب را به من می دهند. اگر به واقع اصابه نکند ثوابی که این روایت وعده داده است نصیب من نمی شود. بنابر این کسی که نمی داند که این خبر به واقع اصابت می کند یا خیر جزء العله برای محرکیتش همان اصابه خبر به واقع است. آن خبر آن ثواب موعود آن ثواب واقعی آن هم محرکیّت دارد چون اگر این به واقع اصابت کند آن ثوابی که گیر من می آید همان ثواب واقعی است. چون این دو ثواب ایجاد نمی کند. در فرض اصابه هم ثواب واقعی بدهند و هم ثواب جدید. این ثواب را می خواهد تکمیل کند. بنابر این در جایی که من یک عملی انجام می دهم نمی دانم که به واقع اصابت می کند یا خیر جزء المحرک من آن ثواب واقعی است به احتمال اینکه شاید خبر به واقع اصابت کند و جزء محرک دیگر من خود ثواب مذکور در این خبر هست به احتمال اینکه شاید خبر به واقع اصابت نکند.

سؤآل:

پاسخ: نه مشابه آن است همان نیست. می گوید که آن ثوابی که هست مشابهش را ما می دهیم. آن یک ثوابی هست که به اعتبار اینکه پیغمبر فرموده است می دهند. فرض این است که آن ثواب به خاطر

سؤال:

پاسخ: یک ثواب به خاطر اینکه

یک موقعی ده هزار تومان می دهند به خاطر اینکه این عمل واقعا مستحب بوده است و یک موقعی ده هزار

ثواب یکی است ولی بر دو چیز است. وقتی آن ثواغب بر چیزش مختلف شد ثواب هایش هم دو تا می شود. آن مهم نیست ثواب هایش یکی باشد یا دو تا باشد. بحث این است که آن که من را تحریک می کند ثواب بر آن مستحب واقعی است یا ثوابی که در این روایت ذکر شده است ثواب بر نیت خیر است. کدامش است؟ بحث این است که هر دو داعویت دارد. چون من احتمال می دهم شاید این خبر با واقع اصابت کند احتمال واقع باعث می شود که تچون فرض این است که یک روایتی هست نمی دانم این روایت به واقع اصابت می کند یا خیر. من می گویم که فرض کنید که زراره به من خبر داده است دعا عند رؤیت الهلال مستحب است. من می گویم این خبر یا به واقع اصابت می کند آن ثواب واقعی را می دهند. یا نمی کند این را می دهند. پس بنابر این طلب قول النبی جزء العله است. بحث سر این است طلب قول النبی، قول النبی جزء العله است دیگر. احتمال اصابت من را محرّک احتمال عدم اصابه هم محرک است. هر دو طرف احتمال من را تحریک می کند. بنابر این تحریک کامل می شود. بنابر این اگر طب قول النبی را مرادمان از این جزء العله را هم شامل شود، می توانیم بگوییم که این روایت شامل جایی که خود این روایت دخالت دارد در تحریک من آن هم می شود. ولی اگر گفتیم طلب قول النبی در جایی هست که علت تامه طلب قول النبی باشد. آن اشکالی که قبلا عرض کردم که این چون داعی تامه و علت تامه ذکر شده است این نمی تواند جعل داعی کند. اگر جزء العله باشد ممکن است این جزء علت دیگرش را دارد ایجاد می کند. دیگر این حالا نحوه استظهار هست که آیا طلب قول النبی از آن علیت تامه استفاده می شود یا جزء العله به نظر من جزء العله مشکل است ظاهر طلب قول النبی علت تامه است. فرض کن من می گویم که ضربت زیدا تأدیبا ظاهرش این است که تأدیب علت تامه است. جزء العله بودنش مشکل است. خب این یک به اصطلاح پاسخ. یک پاسخ دیگر عرض کردم این بود که گفتیم این طلب قول النبی فقط در این روایت محمد بن مروان هست که آن روایت دیگر طلب قول النبی وجود ندارد. اینجا بعضی ها گفته اند ولو طلب قول النبی وجود ندارد ولی یک چیزی جایگزینش وجود دارد. آن کلمه فاء هست. این فاء تفریع همان مفادی که از طلب قول النبی استفاده می شود از فاء هم این استفاده می شود. حالا این را انشاء الله فردا توضیح می دهم که آیا این استدلال درست هست یا نیست.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد